رابطه انسان و جنیان

یکی از موجودات هستی جنیان هستند. ایشان موجوداتی مادی ساخته شده از آتش و انرژی‌اند. (حجر، آیات ۲۶ و ۲۷ و رحمان، آیات ۱۴ و۱۵) از این رو دارای جنسی لطیف هستند که به چشم انسان دیده نمی‌شوند. (اعراف، آیه ۲۷) همین خصوصیت موجب پیچیده شدن ارتباط انسان با جنیان شده است.

از نظر قرآن جنیان هر چند که پیش از انسان و از جنس لطیف و پاک‌تری چون آتش خلق شده‌اند ولی لیاقت خلافت الهی را نداشتند. آنان نیز همانند انسان موجوداتی عاقل هستند و همانند انسان دارای اراده و اختیار می‌باشند، همین موضوع و نیز خصوصیت تکاملی آنان موجب شده تا موجوداتی مکلف باشند و در زندگی دنیوی مورد انواع آزمایش‌ها قرار گیرند. این دو موجود(انسان و جن) در حقیقت، هدف آفرینش بوده‌اند و بهشت نیز برای این دو آفریده شده است.

جنیان از نظر عقیده و عمل همانند انسان‌ها هستند، از این رو جنیان کافر و مسلمان و نیز بدکار و نیکوکار می‌توان یافت. البته برخی از جنیان که از آنها به عنوان شیاطین یاد می‌شود، همواره در اندیشه گمراهی بشر می‌باشند؛ چرا که خود را لایق خلافت می‌دانستند و حاضر نیستند تا در خدمت بشر در آیند. این در حالی است که بر آنان است که مطیع انسان باشند و سرپیچی شان، طغیان و تمردی است که آنها را به دوزخ می‌کشاند. (سوره جن)

ابلیس از میان جنیان به سبب عبادت و بندگی، به درجات و مقامات بلندی رسید و توانست در سیر عروجی خود به مقام فرشتگان در آید؛ ولی در آزمون آدم(ع) شکست خورد و کفر خویش را آشکار کرد.

ابلیس که از آن به عزرائیل و رانده شده (مرجوم) یاد می‌شود، یکی از جنیان دارای مقامات بود که به دلیل همین تمرد، همانند سامری و بلعم باعورا سقوط می‌کند. هر چند که جنیان دارای عمر درازی هستند ولی آنان نیز مرگ و عالم برزخ و قیامت را تجربه می‌کنند. در این میان ابلیس از خداوند. خواسته به سبب عبادت طولانی و علل دیگر، به وی اجازه دهد تا قیامت زنده بماند که تنها با بخشی از آن موافقت می‌شود. به او اجازه داده شده تا روز معلوم در جهان زنده بماند. وی سوگند می‌خورد تا با کمک یاران و دوستان شیاطینی خود از انسانها و جنیان، ابنای بشر را به گمراهی بکشاند و از کمالات و رسیدن به مقام خلافت باز دارد. از این رو در آیات بسیاری از قرآن به عنوان دشمن آشکار و سوگند خورده از وی یاد شده است. (اعراف، آیات ۱۴ و ۱۶ و ۲۲ و ۲۷ و بقره، آیات ۳۶ و ۱۶۸ و یوسف، آیه ۵)

در این میان جنیان شیاطینی که در خدمت ابلیس هستند همانند شیاطین انسانی همواره می‌کوشند تا آدمی را گمراه کنند و آنان را مطیع خواسته‌های نفسانی و امور ضد ارزشی و ضد کمالی نمایند. (انعام، آیه ۱۲۸)

درباره رابطه انسان با ابلیس باید گفت که انسان در معرض دشمنی اوست و از سوی وی از همه جهات و جوانب تهدید می‌شود (اعراف، آیات ۱۱ و ۱۷) و با خدعه (حشر، آیه ۱۶) و فریب (اعراف، آیه۲۷) و آشکار کردن زشتی‌های انسان (اعراف، آیات ۲۶ و ۲۷) و ترغیب به افترا بستن به خدا (بقره، آیات ۱۶۸ و ۱۶۹) می‌کوشد تا به اهداف خود در زمینه گمراهی و بدبخت کردن بشر دست یابد. (اعراف، آیات ۱۴ تا ۱۷)

بنابر این انسان و شیطان دشمن همدیگر هستند (بقره، آیات ۳۴ و ۳۶ و اعراف، آیه ۲۴ و طه،آیات ۱۱۷ و ۱۲۳) با این همه برخی از انسان‌ها از شیطان و اهداف او پیروی می‌کنند و در مطیع او می‌شوند و در خدمت اهداف پلید و پست او قرار می‌گیرند. (حج، آیه ۳ و نیز سبا، آیه ۲۰)

*** حسین مرزبند**

تفاوت محدود و نامحدود

.... عقل موجود بر دو قسم است: محدود و نامحدود. وقتی محدود را تعریف کنیم نامحدود هم روشن می شود. شما که در اینجا نشسته اید یک نقطه معین و یک مقدار معین از فضا را اشغال کرده اید و در نقطه دیگر و جای دیگر نیستید و اگر بخواهید در نقطه دیگر در روی صندلی دیگر بنشینید، ناچار باید این نقطه را رها کنید و با حرکت، خود را به نقطه دیگر منتقل نمائید، یعنی نمی‌توانید در عین اینکه در این نقطه هستید درآن نقطه باشید، شما از نظرمکان محدود به مکان خاص هستید.

همین‌طور است از لحاظ زمان، ما در این زمان هستیم و در زمان‌های پیش نبوده ایم، همچنان که در زمان‌های بعد نخواهیم بود. حالا اگر موجودی از نظر مکانی و زمانی نامحدود باشد، به معنی این است که هیچ مکانی و هیچ زمانی از او خالی نیست و در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها هست، بلکه محیط برمکان و زمان است. در این وقت است که حواس ما از درک چنین موجودی عاجز و ناتوان است. ما به این دلیل یک شیء خاص را می بینیم که محدود است و درجهت معینی قرار دارد، قابل اشاره است، شکل دارد. اگر نامحدود باشد و شکل و جهت نداشته باشد، قهرا نخواهیم توانست او را ببینیم.

ما یک آواز را به این دلیل می شنویم که گاهی هست و گاهی نیست، اگر یک آواز ممتد و یکنواخت، همیشه با پرده گوش ما سروکار داشته باشد، هرگز او را نخواهیم شنید، غزالی می گوید: ما از آن جهت نور را می‌شناسیم که گاهی هست و گاهی نیست، در یک جا هست و یک جا نیست، اگر وضع نور چنین می بود که همیشه جهان روشن بود، به طور یکنواخت هم روشن بود، سایه و تاریکی نبود، افول و غروبی نبود، در این وقت چیزی را که هرگز نمی‌شناختیم و به وجودش پی نمی‌بردیم همین نور بود که ظاهرترین اشیاء است وظاهرکننده چیزهای دیگراست. پس ما نور را به کمک خودش که ظلمت است می شناسیم و وجودش را تصدیق می کنیم.

*** استاد مطهری، انسان و سرنوشت،صص ۱۱۹ و ۱۱۸**
(مقاله امدادهای غیبی در زندگی بشر)

کفران نعمت و پیامدهای آن در قرآن

فرشته محیطی

مهم‌ترین جلوه زشت کفر را باید در کفران و ناسپاسی آدمی از نعمت‌های الهی از جمله نعمت وجود و بقا دانست. از همین رو در برخی از آیات قرآن، از جمله آیه ۳ سوره انسان، شکر مساوی ایمان و کفران مساوی کفر دانسته شده است. توجه انسان به نعمت‌های خدادادی از جمله حیات(بقره، آیه ۲۸)، می‌تواند او را به سوی ایمان سوق دهد و از کفر به آفریدگار و پروردگارش باز دارد؛ این نشان می‌دهد که از نظر قرآن، تا چه اندازه فهم و درک حقیقت نعمت‌های الهی و عدم کفران نسبت به آنها در مقام شکرگزاری، می‌تواند مانع از کفر باشد.

هر چند که فطرت انسان به سوی حق و مصادیق آن از جمله ایمان به خدا و شکرگزاری گرایش دارد و از اضداد آنها یعنی کفر و کفران می‌گریزد(طه، آیه ۵۰؛ روم، آیه ۳۰؛ شمس، آیات ۷ تا ۹)، اما شکی نیست که محبوب بودن ایمان و شکرگزاری و نفرت و بیزاری نسبت به کفر و کفران در سایه تفضل الهی و نعمت خاصی است که برای انسان‌های متقی فراهم می‌آید.(حجرات، آیات ۷ و ۸) پس کسانی از نور ایمان بهره مند می‌شوند که بر اساس فطرت الهی گرایش به شکر نعمت‌های الهی داشته باشند و از کفران و ناسپاسی گریزان باشند.

فطرت الهی انسان نه تنها توانایی شناخت حق و باطل را داراست، بلکه به سوی حق گرایش و از باطل گریزش دارد. فطرت انسانی به طور طبیعی به تمایز میان کفر و کفران و ایمان و شکر می‌پردازد، چنان‌که توانایی شناخت آب شور از آب شیرین داشته و به دومی گرایش و از اولی گریزش دارد.(فرقان، آیه ۵۳)

بر اساس تعالیم وحیانی یکی از خصلت‌های ناروای انسان، خصلت ناسپاسی و کفران نعمت است به طوری که خدا اکثر مردم را ناسپاس می‌داند.

بنابراین، از نظر قرآن، کفر نسبت به خدا، از کفران نعمت‌های الهی آغاز می‌شود؛ زیرا اگر کسی نعمت‌های وجود و بقای خویش را مد نظر قرار دهد، به آفریدگار خویش می‌رسد و بر خود واجب می‌داند تا در مقام شکر بر آید و حق نعمت دهنده را به جا آورد؛ زیرا فطرت الهی هر انسانی به چنین امری گرایش دارد و بر آن است تا شکر نعمت و منعم را به جا آورد؛ پس کسی که در ابتدائی‌ترین امر انسانی فطری خویش کوتاهی می‌کند و به کفران نعمت و ناسپاسی نسبت به منعم می‌پردازد، در نهایت سر از کفر در می‌آورد؛ زیرا کفر به معنای پوشاندن حق و حقیقتی همچون خدای آفریدگار است. پس کفران نعمت نیز پوشاندن این حقیقت و نادیده گرفتن شکرگزاری نسبت به نعمت و اعطاکننده آن است. از نگاه تعالیم وحیانی، یکی از خصلت‌های ناروای انسان، خصلت ناسپاسی و کفران نعمت است(بقره، آیه ۵۷؛ ابراهیم، آیه ۳۴) به طوری که خدا اکثر مردم را ناسپاس می‌داند. (یوسف، آیه ۳۸)

بدترین مصداق کفران نعمت که از سوی مردم صورت می‌گیرد، کفران نعمت آفرینش خود و هستی و عدم تفکر تعقلی درباره آن است(اسراء، آیه ۹۹) به طوری که اگر تفکر تعقلی در این امور داشتند، هرگز به سوی کفر کشیده نمی‌شدند و کفران نعمت‌های دیگر نمی‌کردند. (همان؛ ملک، آیات ۲۲ و ۲۳)

پس ترک خردورزی و تفکر به ویژه در هستی شناسی و انسان شناسی، نه تنها عامل کفران این نعمت بلکه کفر گرایی انسان است؛ از همین رو قرآن می‌فرماید دوزخیان می‌گفتند که اگر تفکر و تعقل داشتند هرگز به دوزخ در نمی‌آمدند.(ملک، آیات ۹ و ۱۰)

خدا انسان را به گونه‌ای آفریده که بتواند با شناخت صحیح و گرایش درست، حقایق را از باطل جدا سازد و به سوی حقایق برود که از جمله آنها شکر نعمت‌های الهی و گرایش به خدا و ایمان به آخرت و نبوت و صداقت و عدالت و مانند آنها است؛ اما انسان با کفران نعمت به کفر می‌گراید و این‌گونه خود را از هدایت‌های وحیانی پیامبران و کتب آسمانی محروم می‌کند.(انسان، آیات ۳ و ۴)پس انسان همه ابزارهای شناختی و گرایشی صحیح به خدا و نعمت‌های الهی را داراست، ولی با انتخاب نادرست و فجورآمیز خویش همه این توانایی را دفن می‌کند و نور فطرت را به خاموشی می‌کشاند به طوری که دیگر مثل یک انسان معتدل دارای قلب سالم عمل نمی‌کند.(ملک، آیات ۲۱ تا ۲۳)

ثروت زیاد و احساس استغنا و بی‌نیازی به سبب آسایش و رفاه بسیار و قدرت و توانایی مقتدرانه از یک‌سو و از دست رفتن یکباره ثروت و محرومیت از ثروت و نعمت معمولی و گرفتاری ناگهانی پس از سلب نعمت می‌تواند موجب کفران و کفر شود.

آثار ناسپاسی

کفران و ناسپاسی در برابر نعمت‌های الهی از جمله نعمت وجود و بقا و دیگر نعمت‌های خرد و کلان، آثاری در زندگی دنیوی و اخروی انسان دارد که برخی از آنها از نگاه قرآن عبارتند از:

۱.خسران: کفران‌کننده نعمت‌های الهی گرفتار خسران از سرمایه‌های وجودی می‌شود به طوری که گویی اندک اندک سرمایه‌های وجودی چون انوار تجلیات اسمای حسنی و کمالی الهی را در ذات خویش از دست می‌دهد و به تاریکی فرو می‌رود و چیزی در نهایت برایش به عنوان سرمایه باقی نمی‌ماند.(نمل، آیه ۴۰)

البته از نظر قرآن، کفر و کفران کافران هیچ تاثیر منفی در ربوبیت خدای غنی حمید کریم نمی‌گذارد، بلکه تنها شخص کفران‌کننده است که آسیب می‌بیند و سرمایه‌های وجودی خویش را از دست می‌دهد. پس به نوعی شخص به خودش ظلم روا می‌دارد نه به کسی دیگر.(همان؛ لقمان، آیه ۱۲)

۲. تنگنای روح و قساوت قلب: از نظر آموزه‌های قرآن، شکر نعمت‌های الهی نه تنها موجب افزایش نعمت می‌شود، بلکه بر اساس همین قاعده بر اصل وجودی و سرمایه باطنی و کمالی شخص نیز افزوده می‌شود(ابراهیم، آیه ۷)؛ زیرا با شکر نعمت، محبت و نور الهی در قلب انسان مؤمن افزایش می‌یابد و انوار اسمای حسنای الهی در قلبش تشدید می‌شود تا جایی که شخص، بهره مند از «شرح صدر» می‌شود که نوعی گستردگی در ساحت وجودی اوست.(زمر، آیه ۲۲) پس اگر کسی کفران نعمت کند، نورهای اسمای الهی در او تضعیف شده و شخص وارد ظلمات شده و به جای شرح صدر گرفتار قبض صدر می‌شود به طوری که خدا از آن به «قاسیه قلوبهم» یاد می‌کند که به معنای سخت شدن قلوب به جای نرم شدن و شرح است.(همان) چنین شخصی گویی تحت فشار سهمگین در آسمان و خلاء قرار گرفته است که آسیب جدی به روح و روان وارد می‌سازد.(انعام، آیه ۱۲۵)

۳. زوال نعمت: یکی از مهم‌ترین آثار کفران نعمت و ناسپاسی، زوال نعمت موجود است؛ به این معنا که نه تنها چیزی بر نعمت‌ها و بهره مندی‌های ناسپاس افزوده نمی‌شود، بلکه همان نعمت‌هایی که دارد از دست می‌دهد؛ خواه این نعمت‌ها انوار اسمای الهی باشد که در فطرت و ذات هر انسانی نهاده شده و با کفران، آن انوار رو به خاموشی می‌رود، و خواه نعمت‌های دیگر بیرونی که با ناسپاسی از دست می‌رود.(رعد، آیه ۱۱) بسیاری از مردم درباره از دست رفتن نعمت سخن می‌گویند، در حالی که عامل این زوال نعمت کسی جز خودشان نیستند؛ آنان اگر بخواهند کسی را سرزنش کنند باید خود را به سبب ناسپاسی سرزنش کنند که عامل زوال نعمت شده‌اند. (همان) اینان با ناسپاسی به خود ظلم می‌کنند و هرگز خدا به ایشان ظلم روا نمی‌دارد؛ زیرا قوانین و سنت‌های الهی حاکم بر هستی بر این قرار گرفته که با شکر نعمت، نعمت‌ها افزایش یابد و بر سرمایه‌های وجودی شخص افزوده شود(ابراهیم، آیه ۷) و با کفران نعمت از دست برود و کاهش پیدا کند.(رعد، آیه ۱۱)

از نظر آموزه‌های قرآن شکر نعمت‌های الهی نه تنها موجب افزایش نعمت می‌شود، بلکه بر اساس همین قاعده بر اصل وجودی و سرمایه باطنی و کمالی شخص نیز افزوده می‌شود.

از نگاه آموزه‌های وحیانی، شکر نعمت به زبان و قلب و عمل است و این سومی از همه مهم‌تر؛ زیرا شکر نعمت، استفاده درست از نعمت است و کسی که از نعمتی به نادرستی استفاده کرده و با اسراف و تبذیر، بستر کاهش و زوال آن را فراهم کرده است. از همین رو حضرت سلیمان نبی(ع) با شکر نعمت و استفاده درست از قدرت شگرف خود و دستیارانش برای تبلیغ دین و افزایش حاکمیت دین حق، شرایط افزایش نعمت را فراهم می‌آورد(نمل، آیات ۳۹ و ۴۰) و لقمان حکیم(ع) نیز با استفاده درست از نعمت‌های الهی و شکر حقیقی در برابر خدای غنی حمید در عمل نشان می‌دهد شاکر حقیقی نعمت است و نه تنها نعمت را حفظ می‌کند بلکه به سبب عنایت خدای غنی حمید بر آن افزوده می‌شود.(لقمان، آیه ۱۲)

۴. قحطی: مردمی که شاکر نعمت‌های الهی نباشند، گرفتار قحطی و گرسنگی می‌شوند و خدا نعمت‌های خویش را از آنها سلب می‌کند.(نحل، آیه ۱۱۲) در حالی که اگر مردم رویه درستی را در پیش می‌گرفتند و از نعمت‌های الهی به درستی بهره می‌بردند، نه تنها چنین امری رخداد نمی‌داد و به عذاب قحطی دچار نمی‌شدند، بلکه خدا به افزایش نعمت می‌پرداخت. (همان) پس فقدان آسایش که یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های خوشبختی است با کفران نعمت به وجود می‌آید، در حالی که اگر شاکر باشند، آسایش به جامعه باز می‌گردد. از امام سجاد(ع) نقل شده که کفران نعمت از گناهانی است که موجب تغییر و زوال نعمت می‌شود و سپس به همین آیه ۱۱۲ سوره نحل استدلال می‌کند.(تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۶۱)

۵. ناامنی: کفران و ناسپاسی نعمت علاوه‌بر سلب آسایش و ایجاد قحطی و گرسنگی، عاملی مهم در ایجاد ناامنی و از دست رفتن نعمت امنیت و آرامش است. از همین رو خدا به مردم هشدار می‌دهد که سعادت دنیوی آنان در سایه شکر نعمت است، چنان‌که ناسپاسی و کفران نعمت موجب سلب سعادت و گرفتاری به گرسنگی و ناامنی می‌شود.(نحل، آیه ۱۱۲) خدا بارها با اشاره به سرگذشت پیشینیان، به مردم هشدار می‌دهد که جوامع ناسپاس گرفتار انواع بلایا از جمله فقدان آسایش و آرامش خواهند شد و خدا نعمت‌هایی که به آنان داده باز پس می‌گیرد و آنان را در شرایط سخت قرار می‌دهد.(اسراء، آیه ۸۳؛ نمل، آیه ۲۰؛ زمر، آیات ۸ و ۴۹؛ فصلت، آیه ۵۱)

۶. محرومیت از رضایت الهی: مؤمن، بهره مند از رضایت الهی است؛ زیرا شاکر است و خدا شکرنعمت او را با هدایت به سوی کمال و کسب رضایت دوسویه در مقام نفس مطمئن تضمین می‌کند.(فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰) اما کفران نعمت که به کفر می‌انجامد موجب می‌شود تا ناسپاس از لطف حق محروم ماند و خدا از او راضی نخواهد بود؛ زیرا خدا می‌فرماید که اگر شکرگزار باشید خدا از شما راضی خواهد بود و کسی که شاکر نباشد محروم از رضایت الهی می‌شود.(زمر، آیه ۷)

۷. محرومیت از محبت الهی: مؤمنان شاکر بهره‌مند از محبت الهی هستند، در حالی که خدا به ناسپاس،محبتی ندارد و او را از محبت خویش محروم می‌کند.(بقره، آیه ۲۷۶؛ حج، آیه ۳۸) شکی نیست که محروم از لطف و محبت الهی گرفتار کفر می‌شود؛ زیرا کسی که محبوب خدا شود، خدا به او توجه خاص کرده و نور ایمان را در دلش می‌اندازد و محبت ایمان در دل او رشد می‌کند و این‌گونه «نور علی نور» در جانش بر می‌افروزد. (حجرات، آیات ۷ و ۸)

۸. شایسته سرزنش: کسی که کفران نعمت‌های الهی می‌کند، شایسته سرزنش است، چنان‌که شایسته انواع عذاب‌های الهی در دنیا از جمله قحطی و ناامنی(نحل، آیه ۱۱۲) بلکه هلاکت نابودی است.(ابراهیم، آیه ۸؛ نحل، آیات ۵۳ تا ۵۵؛ هود، آیه ۶۰)

۹.عذاب‌های الهی: چنان‌که گفته شد، ناسپاس نسبت به نعمت‌های الهی شایسته عذاب‌های الهی در دنیا و عقوبت‌های شدید(بقره، آیه ۲۱۱؛ ابراهیم، آیه ۷) از جمله مسخ(مائده، آیه ۱۱۵) و نیز عذاب‌های اخروی است.(نساء، آیه ۱۴۷)

یکی از مهم‌ترین آثار کفران نعمت و ناسپاسی، زوال نعمت موجود است؛ به این معنا که نه تنها چیزی بر نعمت‌ها و بهره‌مندی‌های ناسپاس افزوده نمی‌شود، بلکه همان نعمت‌هایی که دارد از دست می‌دهد؛ خواه این نعمت‌ها انوار اسمای الهی باشد که در فطرت و ذات هر انسانی نهاده شده و با کفران، آن انوار رو به خاموشی می‌رود، و خواه نعمت‌های دیگر بیرونی که با ناسپاسی از دست می‌رود.

عوامل کفران نعمت

فطرت انسان به طور طبیعی گرایش به حقیقتی چون شکر نعمت از جمله نعمت وجود و بقا دارد که خدا به او عنایت کرده است؛ اما عواملی موجب می‌شود تا انسان از این ساحت فطری خارج شده و به کفران و کفر بگراید که نادیده گرفتن قلب و کفران نسبت به آن در قالب عدم تعقل و تفکر در حقایق هستی و امور غیبی از جمله اصلی‌ترین آنها است که پیش از آن بحث شد.

اما امور دیگری نیز در تشدید کفران انسان و در نتیجه کفرگرایی نقش اساسی دارد که از جمله آنها می‌توان به رفاه و آسایش بسیار و برخورداری از نعمت‌های زیاد(یونس، آیه ۲۲؛ نحل، آیه ۱۱۲؛ زمر، آیات ۸ و ۴۹؛ ملک، آیات ۲۱ تا ۲۳)، ثروت و مال فراوان(کهف، آیات ۳۲ تا ۳۷) قدرت و توانایی زیاد(نمل، آیات ۳۸ تا ۴۰) و نیز گرفتاری‌های سخت (هود، آیه ۹؛ شوری، آیه ۴۸) اشاره کرد.

به سخن دیگر، ثروت زیاد و احساس استغنا و بی‌نیازی به سبب آسایش و رفاه بسیار و قدرت و توانایی مقتدرانه از یک‌سو و از دست رفتن یکباره ثروت و محرومیت از ثروت و نعمت معمولی و گرفتاری ناگهانی پس از سلب نعمت می‌تواند موجب کفران و کفر شود.

با نگاهی به آموزه‌های قرآن و مصادیقی که ما در زندگی روزانه خویش با آن مواجه هستیم، معلوم می‌شود که بسیاری از فرزندان ثروتمندان و اشراف و اهل قدرت و ثروت گرفتار کفران و در نهایت فسق و فجور و کفر می‌شوند؛ چنان‌که برخی از افرادی که ثروت یا نعمتی از فرزند و زن و بچه و مانند آنها را از دست می‌دهند به کفران و کفر گرایش می‌یابند. پس بایداز این دو آزمایش الهی هراسید که هر دو می‌تواند انسان را از ایمان به کفران و کفر بکشاند.

اعتدال در قرآن

علی پوریا

اعتدال، اصطلاحی اخلاقی و اقتصادی است؛ زیرا در قرآن بیشترین کاربرد را در این حوزه‌ها داشته است؛ هر چند که در عمل اجتماعی نیز گاهی اصطلاح اعتدال به کار رفته است؛ اما اعتدال گرایی یک رفتار اخلاقی و تربیتی و اقتصادی است تا یک اصطلاح و رفتار سیاسی.

در آیات قرآن واژه اعتدال در هیچ یک از حوزه‌های پیش گفته به کار نرفته است، بلکه واژگانی به کار رفته که همان معنای اصطلاحی اعتدال را با خود همراه دارد. اگر در تعریف اصطلاحی اعتدال گفته شده که اعتدال یک حالت روحی و رفتاری در انسان است که تناسب میان اطراف در آن مراعات می‌شود و یا گفته شده که اعتدال، حالتی بین دو طرف از لحاظ کمّ یا کیف است؛ در حقیقت همین حالت در آیات قرآن با واژگان و اصطلاحات دیگر به کار رفته است.

به سخن دیگر، واژه اعتدال از مصطلحات فرهنگی قرآن نیست؛ اما مفهومی که از اعتدال اراده شده همان مفهوم در قالب الفاظ و واژگان دیگر در قرآن به کار رفته است. پس در حقیقت در آیات قرآن به مسئله اعتدال پرداخته و ابعاد آن تبیین شده است. اصطلاحاتی که در قرآن برای بیان این مفهوم اصطلاحی به کار رفته واژگانی چون «بین ذلک»، «حنیف»، «سوی»، «عفو» «قصد»، «وسط»، «وزن» و مشتقّات آن‌هاست.

مهم‌ترین شاخصه‌هایی که برای اعتدال بر اساس فرهنگ قرآن بیان شده اموری چون تناسب، استقامت، قوام پیدا کردن، پرهیز از افراط و تفریط و موزون بودن است. به این معنا که اگر بخواهیم از اعتدال به عنوان یک ارزش در فرهنگ قرآنی سخن بگوییم باید به این شاخصه‌ها و مؤلفه‌ها توجه داشته باشیم. همین شاخصه‌ها قلمروهای درونی اعتدال را نیز بیان می‌کند.

قرآن قلمرو اعتدال را به همه زندگی بشر گسترش داده است زیرا اعتدال مبتنی بر عدالت است که اصل حاکم بر تکوین و تشریع می‌باشد.پس همه هستی و قلمرو بشری را اصل عدالت و اعتدال در می‌نوردد و بر همه حوزه‌ها و ساحات حاکم خواهد بود. خداوندی که جهان و انسان را بر اعتدال آفریده است از انسان می‌خواهد تا به عنوان موجودی دارای اراده و اختیار، به انتخاب خود اعتدال را در همه حوزه‌های زندگی مراعات کند.

پس اگر چیزی متناسب نباشد یا از استقامت و قوامیت برخوردار نیست و یا با افراط و تفریط همراه است و یا اینکه معیاری برای سنجش ندارد تا براساس آن اعتدال کشف شود، باید گفت که چنین اموری ضد اعتدالی هستند. به عنوان نمونه اگر بخواهیم شاخص موزون بودن را در نظر بگیریم باید همانند ترازو همه استانداردها و لوازم و ملزومات آن را نیز ملاحظه کنیم. در این صورت لازم است که سنگ ترازو و یا معیار سنجشی داشته باشیم که عمل و رفتار خود را بر آن عرضه کنیم تا مشخص شود که این عمل مطابق آن معیار است یا خیر.

این بدان معناست که لازم است مبانی و اصولی را از پیش داشته باشیم تا بر اساس آن، رفتارها سنجیده و ارزیابی شود.

از نظر آموزه‌های قرآنی این معیار همان حق تعالی است که هر حقی از او نشات می‌گیرد و باید بر آن عرضه شود. عقل و وحی کاشف آن حق خواهد بود که معیار سنجش و داوری است. پس اگر رفتار و عملی به عقل سلیم و وحی عرضه شد و متناسب و مطابق با آنها بود در آن زمان باید گفت که این چیز دارای اعتدال است وگرنه از اعتدال بهره نبرده است. به عنوان نمونه از نظر قرآن، حق در انفاق آن است که هم خود استفاده کنید و هم دیگران از آن بهره گیرند. پس در رفتار اقتصادی ومسئله انفاق و کمک مالی به دیگران، اگر به طوری انفاق و کمک کند که چیزی برای شخص باقی نماند و دست بسته شود و یا برخلاف این رویه عمل کند و بخل ورزد و چیزی را انفاق نکند، هر دو این رفتارها، بیرون از دایره اعتدال است.(فرقان، آیات ۶۳ تا ۶۷)

از سوی دیگر قرآن قلمرو اعتدال را به همه زندگی بشر گسترش داده است؛ زیرا اعتدال مبتنی بر عدالت است که اصل حاکم بر تکوین و تشریع می‌باشد.(شمس، آیه ۷؛ نحل، آیه ۹؛ یونس، آیه ۱۰۵؛ بقره، آیه ۱۴۳) پس همه هستی و قلمرو بشری را اصل عدالت و اعتدال در می‌نوردد و بر همه حوزه‌ها و ساحات حاکم خواهد بود. خداوندی که جهان و انسان را بر اعتدال آفریده است(شمس، آیه ۷) از انسان می‌خواهد تا به عنوان موجودی دارای اراده و اختیار، به انتخاب خود اعتدال را در همه حوزه‌های زندگی مراعات کند.

از همین رو در آیات قرآن از اعتدال در احکام و قوانین اسلامی سخن به میان آمده (نحل، آیه ۹) و همان طوری که قرآن مبتنی بر اعتدال است(انعام، آیه ۱۱۵؛ کهف، آیات ۱ و ۲) پیامبر(اعراف، آیه ۱۹۹؛ اسراء، آیات ۲۶ و ۲۹) و امت اسلام نیز مامور می‌شوند تا سلوک خود را معتدل دارند و بر اساس اعتدال در همه ساحات رفتار کنند.(حج؛ آیات ۳۰ و ۳۱؛ بینه، آیه ۵)؛ چرا که خروج از دایره اعتدال به معنای انحراف و حرکت در مسیر خلاف قوانین و سنت‌های الهی حاکم بر جهان و جامعه و جان است و آدمی را به شقاوت در دنیا و آخرت می‌کشاند.

از نظر قرآن عوامل خروج انسان از دایره اعتدال اموری چون وسوسه‌های شیطانی(بقره، آیه ۲۷۵) و هواهای نفسانی(مائده، آیه ۷۷) است که البته افکار باطلی چون کفر(بقره، آیه ۱۰۸؛ مائده، آیه ۱۲) و اعتقاد به امور باطلی چون الوهیت مسیح(مائده، آیات ۷۲ و ۷۷) و رفتارهای غلطی چون ربا خواری(بقره، آیه ۲۷۵) و دوستی با دشمنان خود و خدا(ممتحنه، آیه ۱) در ایجاد چنین روحیه و روندی تاثیرگذار است. چنان که گفته شد قلمرو اعتدال همه ساحات زندگی بشر را در بر می‌گیرد، از جمله حوزه اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی(لقمان، آیات ۱۳ و ۱۹)، عبادات چون نماز و دعا (اسراء، آیه ۱۱۰)، امور اقتصادی چون مصرف(اسراء، آیه ۲۹؛ مائده، آیه ۸۷)، انفاق و کمک مالی به دیگران(بقره، آیه ۲۱۹؛ اسراء، آیه ۲۹؛ فرقان، آیات ۶۳ و ۶۷)، راه رفتن و سخن گفتن (لقمان، آیات ۱۳ و ۱۹؛ اسراء، آیه ۱۱۰) و هر عمل و رفتار دیگر.

پس اگر بخواهیم مرزی را برای اعتدال بیان کنیم و آن را به عنوان خط قرمز اعتدال بدانیم می‌توان گفت که هر گونه انحراف، افراط و تفریط، بی‌معیاری و بی‌اصولی رفتارکردن، بی‌تناسب و بی‌توزین عمل نمودن، خروج از میانه‌روی و وسطیت در رفتار و سیر و سلوک و رویه‌های زندگی، از جمله خطوط قرمز و مرزهای اعتدال است؛ زیرا این‌گونه رفتارها موجب می‌شود که انسان از حق و عدالت خارج شده و گرفتار باطل و ظلم به خود و دیگران شود.

عوامل خروج انسان از دایره اعتدال اموری چون وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی است که البته افکار باطلی چون کفر و اعتقاد به امور باطلی چون الوهیت مسیح و رفتارهای غلطی چون رباخواری و دوستی با دشمنان خود و خدا در ایجاد چنین روحیه و روندی تاثیرگذار است.

چراغ راه

عبادت اهل اخلاص
تفکر درباره ملکوت آسمان‌ها و زمین

قال الامام علی(ع): «التفکر فی ملکوت السماوات و الارض، عبادةُ المخلصین».

امام علی(ع) فرمود: اندیشیدن درباره ملکوت و باطن آسمان‌ها و زمین، عبادت اهل اخلاص است.[1]

۱- شرح فارسی غرر و دررآمدی، ج ۷، ص ۳۱۴

حکایت خوبان

محکومیت افکار پراکنده و بدون پشتوانه عملی

امام علی(ع) می‌فرماید: ای مردم کوفه! بدن‌های شما در کنار هم، ولی افکار و خواسته‌های شما پراکنده است. سخنان ادعائی شما، سنگ‌های سخت را می‌شکند، ولی رفتار سست شما دشمنان را امیدوار می‌کند. در خانه‌هایتان که نشسته‌اید، ادعاها و شعارهای تند سر می‌دهید، ولی در روز نبرد می‌گویید: ای جنگ! از ما دور شو، و فرار می‌کنید. آن کس که از شما یاری خواهد، ذلیل و خوار است... برای مبارزه سستی می‌کنید. بدانید که افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی‌توانند ظلم و ستم را از خود دور کنند، و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید.[1]

۱- نهج‌البلاغه- خطبه ۲۹

پرسش و پاسخ

اولویت‌بندی تفکر و اندیشه‌ورزی(۲)

پرسش:

از منظر آموزه‌های وحیانی چه منابع و موضوعاتی باید در اولویت تفکر و اندیشه‌ورزی انسان‌ها قرار گیرند و در پیرامون آنها به تفکر و تعمق بپردازند؟

پاسخ:

در بخش نخست پاسخ به این سؤال به مباحثی همچون: فضیلت تفکر، تفکر در آیات، تفکر در روایات، اولویت‌های تفکر و اندیشه‌ورزی شامل: ۱- طبیعت ۲- تاریخ پرداختیم، اینک در بخش پایانی دنباله مطلب را پی می‌گیریم:

۳- انسان

قرآن کریم نفس انسان را به عنوان یک منبع معرفت ویژه و موضوع اندیشه‌ورزی و تعمق در آن معرفی کرده که آثار و برکات زیادی در ابعاد فردی و اجتماعی انسان دارد. از منظر آموزه‌های وحیانی قرآن، سراسر خلقت و عالم هستی، آیات الهی و علائم و نشانه‌هایی برای کشف حقیقت است. قرآن عالم خارج از انسان را به «آفاق» و از جهان درون انسان به «انفس» تعبیر می‌کند، و از این طریق جایگاه و اهمیت ویژه و کلیدی نفس انسان را گوشزد می‌فرماید: «ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً روشن می‌گردانیم، تا بر آنان آشکار شود که او حق است.»(فصلت- ۵۳)

همچنین در آیه دیگری می‌فرماید: «و در نفوس خودتان آیا با چشم بصیرت نمی‌نگرید؟!»(ذاریات- ۲۱) و در آیه دیگر با تأکید بیشتر می‌فرماید: «آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است،جز به حق و برای زمان معینی نیافریده است؟! ولی بسیاری از مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارشان را باور ندارند.»(روم-۸) از سوی دیگر در علم اخلاق شناخت نفس «معرفةُالنفس» از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و با شناخت پروردگار ارتباط مستقیم دارد. به فرموده، پیامبر اکرم(ص) «من عرف نفسه فقد عرف ربه» هر کس نفس خود را بشناسد، خدای خود را نیز شناخته است. (بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲) زیرا اخلاق نوعی تربیت نفس است و تربیت نفس با آموزه‌های وحیانی، بدون شناخت و معرفت نفس و تفکر و اندی